ضرورت نقد جدی

رفقای سردبیری نشریه کار!

با سلام و آرزوی موفقیت روزافزون برای شما، می‌خواستیم از طریق این نامه به عرضتان برسانیم که مدتی قبل ما دو نامه خطاب به هیات سیاسی اجرایی و شورای مرکزی سازمان پیرامون مواضع اتخاذشده در خصوص انتخابات شوراهای شهر و روستا، نوشتیم و بدین طریق نسبت به سیاست شرکت در انتخابات شوراها، اعتراض کردیم (این دو نامه به پیوست ضمیمه است). بعد از برگزارشدن انتخابات شوراهای شهر و روستا و نتایج حاصل از آن، هیات سیاسی اجرایی سازمان مواضع جدیدی را اتخاذ کرد که در واقع با مواضع این ارگان تا قبل از انتخابات شوراها، متفاوت بود. هیات سیاسی اجرایی در بیانیه‌ای تحت عنوان «در مورد انتخابات دومین دوره شوراها به تاریخ دوازدهم اسفند ۱۳۸۱، اعلام می‌کند که نتایج انتخابات از معنا و اهمیت سیاسی بسیار برخوردار بوده و عموم نیروهای سیاسی کشور را به ارزیابی همه جانبه از شرایط و موضع متخذه‌شان فرا می‌خواند».

لازم به تاکید است که با دیدن موضع جدید هیات سیاسی اجرایی سازمان در خصوص انتخابات شوراهای شهر و روستا بسیار خرسند شدیم و تا تاریخ ۱۳ اردیبهشت ۱۳۸۲ در انتظار برخورد انتقادی و صادقانه نسبت به مواضع اتخاذشده، باقی ماندیم ولی متاسفانه هیچ برخورد بیرونی و انتقادی و علنی از طرف ارگان مذکور صورت نگرفت. این امر، ما را واداشت که مجددا نامه دیگری را خطاب به مسئول هیات سیاسی اجرایی سازمان بنویسیم و از ایشان تقاضای جواب مشخص و منطقی بکنیم و نیز در این نامه اعلام کردیم که چنان چه جواب قانع‌کننده‌ای دریافت نکنیم، نامه‌های خود را علنی خواهیم کرد. رفیق مسئول هیات سیاسی ـ اجرایی جواب کوتاهی در این خصوص برای ما ارسال کرد که ما با اجازه رفیق، بخش اعظم جواب ایشان به نامه‌امان را علنی می‌کنیم. ایشان متذکر شدند که «در جلسه پالتاکی که از طرف ه. س. اجرایی برگزار شد به این نتیجه رسید که مباحث پیرامون مواضع متخذه به طور همه جانبه‌تری ادامه پیابد و در خاتمه ارزیابی حاصله به تشکیلات ارائه شود. در ضمن جلسه پالتاکی در اتاق سازمان در اینترنت در زمانی برگزار شد که حمله آمریکا به عراق جریان داشت، با تاکید و توافق بر سر این که اولویت‌های دیگری وجود دارند. هیات سیاسی ـ اجرایی را موظف به تهیه متنی در باره انتخابات و انتشار آن نکرد. این توافق نیز بود که نتیجه ارزیابی، هر موقع حاصل شد، انعکاس بیرونی پیدا کند. لازم به افزودن است که برای تداوم مباحث پیرامون موضوع پس از جلسه پالتاکی مذکور، دیگر توسط هیات سیاسی ـ اجرایی، و مشخصا نگارنده، اقدامی صورت نگرفته است. ارزیابی شخصی من این است که با توجه به تصویب برگزاری کنگره فوق‌العاده در خلال چند ماه آتی، و در نتیجه کار سنگین تدارکات این کنگره، کار ارزیابی از موضع متخذه در قبال انتخابات شوراها به همین کار تدارک سیاسی کنگره اتصال یابد و موضع احتمالی کنگره در این باره، به متابه ارزیابی سازمان انعکاس بیرونی یابد. امیدوارم پاسخ کاملتان را داده باشم».

ما با خواندن پاسخ مسئول هیات سیاسی ـ اجرایی به این ارزیابی رسیدیم که می‌بایست دو نامه قبلی خود را علنی کنیم، زیرا جوابی که به درخواست ما، رفیق مسئول هیات سیاسی ـ اجرایی داده است، اصلا برایمان قانع کننده و منطقی نیست. توجه دارید که هیات سیاسی ـ اجرایی سازمان ما در خصوص انتخابات شوراهای شهر و روستا مواضعی را اتخاذ کرده است. سپس بعد از عدم شرکت مردم در انتخابات، این ارگان در ۱۲ اسفند موضع جدیدی، اتخاذ می‌کند که بسیار متفاوت با مواضع پیش از انتخابات شوراهای شهر و روستا می‌باشد. در بیانیه ۱۲ اسفند می‌خوانیم: «...عدم استقبال مردم از انتخابات شوراها در تهران و دیگر شهرهای بزرگ و پاسخ منفی آنان به نمایندگان جریان اصلاح‌طلب، چه ماهیت اعتراضی داشته باشد، چه ناشی از یاس و سرخوردگی بوده باشد، در این واقعیت تغییری نمی دهد که مردم به سیاست‌های ارایه شده از سوی اصلاح‌طلبان و جبهه دوم خرداد دیگر اعتمادی ندارند و این سیاست‌ها و برنامه‌ها را رد می‌کنند. مردم ایران در روز جمعه نهم اسفند ماه، به ادامه پروژه اصلاح‌طلبان حکومتی رای منفی دادند. این رای منفی به همه جناح‌های دوم خرداد و نیز نیروهای اصلاح‌طلبی در بیرون از حکومت بود، که پویژه در ماه‌های اخیر سرنوشت خود را کاملا با سرنوشت اصلاح‌طلبان حکومتی گره زده بودند. نتایج انتخابات نشان داد از نظر مردم تفاوت چندان میان سیاست این نیروها و سیاست اصلاح‌طلبان حکومتی وجود ندارد. انتخابات نهم اسفند ماه نشان داد ایران به سیاست‌های تازه و نیروهای تازه‌ای نیاز دارد...».

خوب فراموش نکنیم که سازمان ما از نیروهای دمکرات و مستقل دعوت به ثبت نام جهت کاندیدشدن و سپس در اعلامیه دیگری، دعوت به شرکت در انتخابات شوراهای شهر و روستا کرد. هر چند که در اعلامیه ۷۰ بهمن ۱۳۸۱، ه. س. اجرایی مردم ایران را دعوت کرد که تنها به کاندیداهای مستقل از هر دو جناح حکومتی که به داشتن مواضع دموکراتیک و اصلاح‌طلبانه شناخته شده‌اند، رای دهند. ولی متاسفانه روابط عمومی سازمان به همین حد از شرکت در انتخابات بسنده نکرد و سیاستی فراتر در جهت رای دادن به کاندیداها به همراه چند جریان سیاسی دیگر اتخاذ کرد که در چارچوب اعلامیه ۳۰ بهمن ۱۳۸۱، هیئت سیاسی ـ اجرائی نبوده است.

ما بر این ارزیابی هستیم اگر هیئت سیاسی ـ اجرائی به بیانیه ۱۲ اسفند خود اعتقاد دارد، می‌بایست هر چه سریع‌تر، علنا به خطای سیاسی خود بپردازد و موضوع اولویت‌های دیگر را برای عدم اتخاذ سیاست انتقادی طرح نکند. ما بر این باوریم، همچنان که دعوت به شرکت در انتخابات شوراهای شهر و روستا با چسارت توسط هیات سیاسی اجرایی انجام گرفته است، با دیدن نتایج انتخابات با همان چسارت و صداقت می‌بایست به نقد مواضع اتخاذ شده بپردازد. سکوت و نداشتن اقدام بیرونی و علنی در این خصوص، به روابط سازمان با دیگر سازمان‌ها و احزاب آزادی‌خواه و دمکرات چپ و ملی آسیب می‌رساند. لذا ما به عنوان اعضای سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) از هیات سردبیری نشریه «کار» می‌خواهیم که به چاپ توضیح فوق و نیز دو نامه ما در نشریه‌ی کار مبادرت کنند تا بلکه از این طریق اعضا و هواداران سازمان در جریان مواضع ما قرار گیرند.

با تشکر: جعفر و علی صمد
۱۷ ماه مه ۲۰۰۳

«مبارزه ضد جنگ و غیاب مردم»

سیامک – ش

این روزها بحث در باره چگونگی نگرش مردم ایران نسبت به حضور آمریکا در منطقه و در این راستا احتمال حمله ایالات متحده به ایران موضوع داغ میان محافل گوناگون اپوزیسیون است. و در این مورد نگرش‌ها و مواضع گوناگونی وجود دارد. این که مردم خواهان حمله آمریکا به ایران هستند یا نه، البته به علت عدم وجود داده‌های مستند همچون نظرسنجی عمومی و غیره البته هنوز امری غیرعلمی است. اما این امر مانع از آن نیست که انسان نتواند از طریق روابط متنوع خود (همچون تماس با داخل، نوع سیاست رایج احزاب گروه‌ها و محافل گوناگون، نوع نگرش عمومی، بلکه از طریق تجربه و حضور روزمره در میان مردم تعیین می‌شود و می‌شود نوع روانشناسی مردم را یا این حضور مستقیم درک کرد و خط مشی آینده را پی‌ریخته و یا نوع رویدادها را تا حدود زیادی پیش‌بینی نمود.

و از این رهگذر کاملا می‌توان به این نتیجه رسید که ملت ایران اگرنه به طور قاطع، اما در خود حامل یک جریان نیرومند گرایش به حضور و تداخل آمریکا در ایران است.

البته می‌توان به این مسئله یک بر سر خرد ارزشی نمود و به آن همچون یک گرایش منفی یا مثبت در روند مبارزاتی نگریست. اما به نظر من قبل از این‌ها باید به طور ریشه‌ای علت این گرایش را درک نمود. و تا درک نشود نمی‌توان به تدوین یک سیاست درست به آن پرداخت و بساز شاید چپ دوباره به دام یک سری کلی‌گویی‌های هیوماینیستی و انقلابی بیفتد که عملا نقش چندانی در روند رویدادها ایفا نکند.

واضح است که علت نخستین و اصلی این گرایش شکست روند مبارزات داخلی جهت بنیاد یک سیستم دمکراتیک و عادلانه در کشور است. ضعف جنبش توده‌ای و اپوزیسیون، و توان رژیم جمهوری اسلامی در سرکوب داخلی. جامعه را بعد از سال‌ها علیرغم بحران‌فشانی‌ها و مبارزات خستگی‌ناپذیر به شرایطی پر از یاس پرتاب کرده و علیرغم نارضایتی شدید مردم و بحران‌های حاد اجتماعی و سیاسی و اقتصادی، رژیم همچنان پابرجاست وحتی در سال‌های اخیر یک‌سری قدرت مانور از خود بروز داده که این قدرت مانور در درازمدت این یاس را شدت بخشیده است.

ضعف داخلی به شیوه‌ای طبیعی بعد از فراز و نشیب‌هایی چند، سرانجام نگاه‌ها را متوجه ابعاد دیگر قضیه می‌کند و خود بخود عنصر خارجی (بویژه این که این عنصر حضور فعالی داشته باشد) در امر تغییر تقویت می‌شود.

امر تغییر از طریق یک نیروی خارجی یک پدیده تازه نیست. تاریخ در این مورد نمونه‌های مهمی دارد. اما اکنون این پدیده می‌رود که بنا بر پیشرفت تکنولوژی جنگ ابعاد گسترده‌تری بیابد. شاید کهنترین نمونه در این رابطه حمله اعراب به ایران باشد که بنا بر سخن مورخان نارضایتی شدید داخلی از سلسله ساسانیان باعث عدم وجود یک مقاومت جدی شد و این پیروزی اعراب را آسانتر ساخت.

اما اکنون در شرایط نوین جهانی در کشورهایی مثل ایران ما با عدم وجود یک سیستم بهتری نسبت به کشورهایی مثل ایران است، واضح است، اما این بهتر بودن به علت تسلط عناصر پیش سرمایه‌داری بویژه در روبنای سیاسی (در کشورهای ما) به شیوه‌ای اعجاب‌آمیز رشد داشته و به این منجر شده است که حضور غرب به هر حال خود بخود حاوی شرایط بهتری است. رشد گرایش به غرب خود به خود نشانگر شکست فکرهای متداول ملی در گذشته و در حال است.

در یکی دو دهه اخیر شاهد رشد چشمگیر مهاجرت به غرب بویژه از ایران بوده‌ایم. و حالا که خود غرب می‌آید چه بهتر! (چشمان بهت‌زده مردم سلیمانیه عراق هنگام ورود گاردتر به این شهر عمق این شیفتگی را در کشور همسایه‌ی ایران نشان می‌دهد).

تغییر نگرش در امر تغییر – به تجربه اثبات شده است که مبارزه بنا بر قدرت رژیم درامر سرکوب، چه تلفات و باج‌هایی را می‌طلبد. و روند مبارزه داخلی می‌طلبد که این تلفات و باج‌ها چه بسا در آینده زیادتر و شدیدتر خواهند شد. قدرت رژیم در امر سرکوب خود یکی از عوامل ایجاد عنصر جر و کشمکش در ایران بود و اکنون نیز روند اصلاح‌طلبی به جایی نرسید. بنابراین تغییر از طریق عنصر خارجی هم این تلفات و باج‌ها را غیرضرور می‌گرداند و هم روند فروپاشی را بسیار کوتاه‌تر. و در این دنیای نوین که جاذبه‌های گرایش به یک زندگی لوکس و مصرف روز بروز ابعاد بیشتری می‌یابد، آیا تغییر از طریق عنصر خارجی به صرفه‌تر نیست؟

و این آن مسئله‌ای است که به نظر من باید بدان توجه نمود. بودند احزابی که در فراخوان‌های خود از مردم می‌خواستند به پیشواز آخرین جنگ با حضور میلیونی خود بروند و نترسند زیراکه رژیم قادر نیست همه را بکشد. اما آن‌ها به این امر توجه نکردند که سخن بر سر کشتن همه نیست. سخن بر سر کشتن آن اقلیت یا تصفه‌ای است که نمی‌خواهد کشته شود!

و این آن بستر عمومی است که چپ در آن مبارزات خود را پیش می‌برد. ما آیا واقعا به پیش می‌برد؟ آیا می‌توان در چنین روانشناسی‌ای به طرح موفقیت‌آمیز شعارهای خود رفت؟ جامعه‌ای که چنین جنگی را نکوهش نکند و به تخریب زیربناهای خود جهت تغییر در ساختار سیاسی راضی باشد. و از هرج و مرج آینده و از گشودن دروازه جنگ‌های دیگر نهراسد و این را تنها راه ممکن بداند. چگونه می‌تواند لااقل در این مقطع حامل نظرگاه‌های انقلابی و هیوماینیستی در رابطه با آینده خود باشد؟

چنین روحیه‌ای به نظر من یک برگشت در روانشناسی توده‌ای پس از شکست جنبش چپ در گستره جهانی است. چیزی است شبیه به آن روانشناسی که هیتلر را به اوج رسانید. و بنابراین مبارزه با هیتلر خودبخود به مبارزه با چنین توده‌ای منجر می‌شود و در این مورد با چنین مردمی در کشور خودمان. و این وضعیت تاسف‌باری است و در عین حال بسیار گران. مبارزه ضد جنگ به مردم نیاز دارد و در اینجا مردم ما غایب‌اند.

در افکار عمومی، غرب نمود پیشرفت و رفاه و خوشبختی است. البته این که غرب دارای سیستم بهتری نسبت به کشورهایی مثل ایران است، واضح است؛ اما این بهتر بودن به علت تسلط عناصر پیش سرمایه‌داری بویژه در روبنای سیاسی (در کشورهای ما) به شیوه‌ای اعجاب‌آمیز رشد داشته و به این منجر شده است که حضور غرب به هر حال خود بخود حاوی شرایط بهتری است. رشد گرایش به غرب خود به خود نشانگر شکست فکرهای متداول ملی در گذشته و در حال است.

در یکی دو دهه اخیر شاهد رشد چشمگیر مهاجرت به غرب بویژه از ایران بوده‌ایم. و حالا که خود غرب می‌آید چه بهتر! (چشمان بهت‌زده مردم سلیمانیه عراق هنگام ورود گاردتر به این شهر عمق این شیفتگی را در کشور همسایه‌ی ایران نشان می‌دهد).

تغییر نگرش در امر تغییر – به تجربه اثبات شده است که مبارزه بنا بر قدرت رژیم درامر سرکوب، چه تلفات و باج‌هایی را می‌طلبد. و روند مبارزه داخلی می‌طلبد که این تلفات و باج‌ها چه بسا در آینده زیادتر و شدیدتر خواهند شد. قدرت رژیم در امر سرکوب خود یکی از عوامل ایجاد عنصر جر و کشمکش در ایران بود و اکنون نیز روند اصلاح‌طلبی به جایی نرسید. بنابراین تغییر از طریق عنصر خارجی هم این تلفات و باج‌ها را غیرضرور می‌گرداند و هم روند فروپاشی را بسیار کوتاه‌تر. و در این دنیای نوین که جاذبه‌های گرایش به یک زندگی لوکس و مصرف روز بروز ابعاد بیشتری می‌یابد، آیا تغییر از طریق عنصر خارجی به صرفه‌تر نیست؟

و این آن مسئله‌ای است که به نظر من باید بدان توجه نمود. بودند احزابی که در فراخوان‌های خود از مردم می‌خواستند به پیشواز آخرین جنگ با حضور میلیونی خود بروند و نترسند زیراکه رژیم قادر نیست همه را بکشد. اما آن‌ها به این امر توجه نکردند که سخن بر سر کشتن همه نیست. سخن بر سر کشتن آن اقلیت یا تصفه‌ای است که نمی‌خواهد کشته شود!

و این آن بستر عمومی است که چپ در آن مبارزات خود را پیش می‌برد. ما آیا واقعا به پیش می‌برد؟ آیا می‌توان در چنین روانشناسی‌ای به طرح موفقیت‌آمیز شعارهای خود رفت؟ جامعه‌ای که چنین جنگی را نکوهش نکند و به تخریب زیربناهای خود جهت تغییر در ساختار سیاسی راضی باشد. و از هرج و مرج آینده و از گشودن دروازه جنگ‌های دیگر نهراسد و این را تنها راه ممکن بداند. چگونه می‌تواند لااقل در این مقطع حامل نظرگاه‌های انقلابی و هیوماینیستی در رابطه با آینده خود باشد؟

چنین روحیه‌ای به نظر من یک برگشت در روانشناسی توده‌ای پس از شکست جنبش چپ در گستره جهانی است. چیزی است شبیه به آن روانشناسی که هیتلر را به اوج رسانید. و بنابراین مبارزه با هیتلر خودبخود به مبارزه با چنین توده‌ای منجر می‌شود و در این مورد با چنین مردمی در کشور خودمان. و این وضعیت تاسف‌باری است و در عین حال بسیار گران. مبارزه ضد جنگ به مردم نیاز دارد و در اینجا مردم ما غایب‌اند.

جاذبه غرب در افکار عمومی ایران – دیرگاهی است

امپراتوری جهانی و چپ‌های ایرانی

ادامه از صفحه ۱۱

سمت‌گیری‌های اصلی سیاست ملی ایرانی در کدام راستاها. مردم در امتداد این تجربه و آگاهی خاود: دوستی با آمریکا را یگانه راه نجات خود از شرایط موجود می‌دانند!

ایرانیان تجربه کرده‌اند که نتیجه مبارزه ضد امپریالیستی در ایران، نه به سود زندگی بهتر یا استقلال واقعی که به سود برآمد حاکمیت خودکامه آخوندی بوده است. مردم با تجربه خود، بهتر از محمدرضا شاگنوش می‌فهمند و چنین مبارزه‌ای برای استقلال ملی اکنون در شرایط تداوم حکومت تبهکار فقها، موضوعیت ندارد. براستی چرا مردم ما باید از استقلال یک رژیم تبهکار دفاع کنند؟ پاسخ آقای شاگنوش به این پرسش شفاف چیست؟ مردم ایران به مبارزه ضدامپریالیستی مورد علاقه چپ انقلابی، کوچکترین جایگاهی در زندگی واقعی خود نمی‌دهند!

این همان مردم ایران تنها عاطفه معکوس نیست بلکه نتیجه ۲۴ سال سیاست آمریکاستیزی و فلسطین‌محوری حکومت اسلامی است؛ مردم ایران با پوست و خون خود درک کرده‌اند که: شعار مرگ بر آمریکا چیزی نبود جز مرگ اقتصادی و زیستی خودشان. آنان بطور روزمره شاهد پائین رفتن قدرت خرید به یک دوازدهم قبل از انقلاب هستند! جوانان ایران علیرغم این همه استعداد بی‌نظیر، از جمله بی‌آینده‌ترین جوانان جهانند!

آمریکا برخلاف اروپا چندان به رژیم اسلامی رشوه سیاسی نداده است و از منافع زودگذر اقتصادی گذشت و حاضر نشد رژیم را به رسمیت بشناسد و در همه جا با جمهوری اسلامی به مقابله برخاست!

از طرف دیگر مردم می‌دانند که کشورشان فروشنده نفت و گاز و راههای ترانسیورتی مناسب برای غرب است که آمریکا بزرگترین خریدارش است و این کشور با تکنولوژی نفتی خود می‌تواند یگانه ثروت ملی یعنی صنعت نفت را از نابودی برهاند و در دعوی رژیم حقوقی حوزه دریای خزر؛ از حقوق قانونی ایران دفاع کند! و طبعا با وجود حکومت ضد امپریالیستی؛ این همه قابل دسترسی نیست!

اینگونه بود که مردم ایران علیرغم اینکه جهان یک‌صدا علیه آمریکا شده بود این بار ضریب نخورد! این شناخت محصول ۲۴ سال درد و رنجی بود که برای روشنفکر ـ سیاسی آرمان‌گرای ضد آمریکایی قابل درک نیست!

به علاوه، آقای شالگونی از اندیشیدن در اینکه آمریکایی‌گرایی مردم ایران، جدا از واقع‌گرایی و دورشدن از ذهنیت ضد امپریالیستی و اسلامی، دلایلی دیگر نیز دارد، نتایج درستی نمی‌گیرد.

از جمله اینکه گرایش مردم به راه حل‌های نجات‌بخش، از یک سو دلیل روشنی بر فرسودگی نیروی رزمندگی جامعه است و از سوی دیگر بازتابی از بی‌اعتنایی آنان به نیروهای اپوزیسیون و بیان یک داوری تلخ، اما واقع‌بینانه در اینکه ما را دیگر به خیر این اپوزیسیون امیدی نیست. مردم از اپوزیسیون انتظار همگرایی برای سرنگونی حکومت اسلامی و بهبود وضعیت خود را دارند.

دوم اینکه به فرض از دست‌رفتن استقلال ایران از سوی آمریکا، آیا دست‌یافتن به حاکمیت ملی در کدام شرایط آسان‌تر است؟ در شرایط اشغال نظامی یا تداوم حکومت اسلامی؟ این پرسش را باید با صراحت در برابر مردم گذاشت و به آن پاسخ‌های روشن داد.

محسن حیدریان:

جنگ آمریکا علیه صدام سرشت علاءالدینه دارد!

ایشان در مقاله‌ای تحت عنوان «جنگ ایران را خواهد لرزاند»! که در آغاز جنگ نوشته شده است. جنگ را بطور فشرده با یک مدل عقلایی توضیح می‌دهد و از نظریه دوگانه نتیجه‌مندی و ارزشی حرکت می‌کند و در پاسخ به پیامدهای احتمالی جنگ و دوراندیشی از ذهنیت ضد امپریالیستی و اسلامی، دلایلی دیگر نیز دارد، نتایج درستی نمی‌گیرد.

نزدیکی و سمپاتی بیشتر به این یا آن سناریو بازی می‌کند.

در پایان مقاله می‌نویسد: «... ما در این جنگ صرف نظر از انگیزه‌ها و ارزشها مانند همه ملل دنیا بدون آنکه قادر به جلوگیری از آن باشیم، باید در نتیجه‌مندی آن اندیشه کنیم». و برای تائید نظر خود به واکنش مردم ایران که در تظاهرات ضد جنگ شرکت نکرده‌اند، اشاره دارد و می‌نویسد: «بنابراین مسئله مرکزی از دید ایرانیان نمردهی جنگ در کوتاه‌مدت و برق‌آسا بودن آن است و یا طولانی‌بودن و نیز رفتار برندگان جنگ در منطقه نسبت مستقیم دارد». بنظر حیدریان در صورت خاتمه سریع داستان صدام و اجبرای بخشی از وعده‌های ظفرمندان جنگ که بسیار محتمل است.

در این صورت جنگ از منظر نتیجه‌مندی از نگاه ایرانیان چهره‌ای عادلانه، پیروزمند، تجددخواه و رهایی‌بخش خواهد یافت که یکی از بی‌رحم‌ترین دشمنان ایران معاصر یعنی رژیم ضد بشری صدام را به گور سپرده است. این پیروزی بدون شک هم از نظر نتیجه‌مندی و هم ارزشی از بزرگترین دستاوردهای تاریخ معاصر ایران خواهد بود... بنابراین پیامد مثبت جنگ در ایران و برای ایرانیان بسیار ملموس و عینی‌تر از دستاوردهای آن برای افکار عمومی غرب است.

ادامه در صفحه ۹